

پیشخوان

«**امریکا و تجزیه‌طلبی قومی در ایران**»
در آینه تصاویر

روای گریز از مرکز با مدیریتی فرامنطقه‌ای

■ **نیما احمدپور**

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، پدیده تجزیه طلبی قومی در کشورمان و در گستره تاریخ معاصر آن را به بازخوانی و تحلیل‌نشسته است. این پژوهش از سوی جواد حقگو

به نگارش درآمده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در اشارتی کوتاه در معرفی این کتاب آورده است:

«ایران به عنوان کشوری با سابقه تمدنی کم‌نظیر، همواره به گستره سرزمینی خود با تعدد فرهنگ‌ها و قومیت‌های گوناگون مواجه بوده است. وضعیت و دولت‌های مختلف روابط بین‌الملل به مثابه یکی از پایه‌های ثابت راهبردهای مشترک بسیاری از دولت‌های سلطه‌گر در تقابل با ایران مورد استفاده قرار گرفته است. تفرق اقوام و تنوع مذهبی، در راهبردهای فروپاشی یک نظام سیاسی، همواره به عنوان یک مؤلفه مؤثر و کلیدی با کارکرد سیاسی و نظامی، مورد توجه واقع شده است. اقوام ایرانی نیز از این قاعده مستثنی نبوده، بلکه به دلیل ویژگی‌های خاص جغرافیایی، تاریخی و سیاسی حاکم بر آن، همواره جایگاه کلیدی خود را در راهبردهای بیگانه‌گان حفظ کرده‌اند. نگاهی به چالش‌های قومی ۱۰۰سال اخیر به ویژه در دوره‌های بعد از تحولات مشروطه، جنگ جهانی دوم و انقلاب اسلامی ایران نشان می‌دهد که گرایش‌های قومی در ایران همواره مورد توجه قدرت‌های خارجی قرار گرفته و از اصلی‌ترین



➤ **خرادگاه ۱۳۵۸**، نمایی از آشوب‌های خوزستان

ایزرا اعمال فشار آنان بر حکومت مرکزی بوده است. در اغلب بحران‌های جدایی طلبانه و چالش‌های قوم‌گرایانه، علایق و گرایش‌های قومی دستمایه دوخت مذهب‌های بیگانه در سرنوشت کشور و تضعیف حاکمیت ملی از سوی گروه‌های قومی، به نفع قدرت‌های غربی و شرقی بوده است. ظهور جمهوری اسلامی ایران به عنوان نظامی متمرکز به نظم و شریارت عادلانه حاکم بر نظام ملی، وضعیت و راه‌ها به معنای آورد تا بسیاری از دولت‌های سلطه‌گر به ویژه دولت ایالات متحده نتوانند با نظم نوظهور ایران روابط دوستانه برقرار نمایند. بنابراین از همان آغازین روزهای پس از انقلاب ایران، دولت امریکا با اتخاذ تدابیر گوناگون به تقابل همه جانبه با ملت ایران پرداخت. اقدامات این دولت در مواجهه با حکومت اسلامی ایران، مجموعه‌ای از رفتارهای سخت تا نرم را تشکیل داده است. اقدام برای تهاجم نظامی، کودتا، براندازی، هجمه گسترده سیاسی، اقتصادی و فرهنگی علیه منافع ملت ایران ازجمله این اقدامات بوده است.دامن‌زدن به مسائل قومی در ایران و تلاش برای تحریک برخی از نخبگان فریب خورده از جمله ابزارهای دیگری است که به خصوص در سال‌های اخیر از سوی دولت امریکا مورد توجه قرار گرفته است. این ابزار که به ویژه در سال‌های پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر مورد توجه سیاستگذاران امریکایی قرار گرفته امروز شرایط مخاطره‌آمیزی را برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرده است. از آنجا که شرایط امروز ایران از جهت قدرت دولت مرکزی، پس از نمی‌توان بسا ادوار تاریخی پس از مشروطه، پس از جنگ جهانی و پس از انقلاب اسلامی قیاس کرد، بنابراین منشأ غالب اقدامات نرم و ضدامنیتی نهادهای گوناگون در داخل و خارج از مرزهای کشور از یک سو و اقدامات سخت خضونت‌آمیز صورت پذیرفته در نواحی جنوب‌شرقی، جنوب‌غربی و شمال‌غربی کشور از سوی دیگر را باید در دستگیری بیرونی جست‌وجو کرد. در این کتاب، نویسنده محترم ضمن آواکوی علل و عوامل دخیل در ظهور بحران‌های قومی در ایران و به تصویر کشیدن نمایی از وضعیت جامعه متکثر ایرانی از آستانه ورود به هزاره سوم مسیحی تا به امروز به بررسی نقش دولت امریکا در پیدایش و گسترش تمایلات و اقدامات جدایی طلبانه قومیت‌های مرزنشین ایرانی در طول سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ پرداخته است.»

تاریخ

تاریخ ۶۰-۸۸۲۳



دستخط جلال آل احمد پشت عکس؛ شب چهارشنبه ۱۳۳۱ سال ۱۳۳۱ در تئاتر فرودوسی

همگنان و مراودان جلال آل احمد او را چگونه یافته‌اند؟

«غربزدگی» او

همچنان با آزمندی استعمار می‌ستیزد

■ **سیدزهرآ حسینی‌کیا**

زنده‌یاد جلال آل احمد، امسال ۱۰۰ ساله می‌شود. به شهادت پسا‌اهالی اندیشه و فرهنگ او در عداد

معدود روشنفکران و نویسندگان ایرانی است که همچنان زنده می‌نمایند یا میراثش جریان‌سازی

می‌کند. شاید بتوان راز جاودانگی اندیشه آل‌احمد را پس از گذشت این همه سال در دو خصوصیه صراحت و صداقتش خلاصه کرد، صراحتی ناب و فاقد عقده که گریبان دوستان و دشمنانش را در دوره حیات و مماتش گرفت و او را تا امروز در معرض آرزایی‌های مثبت و منفی قرار داد. در این مقاله قصد بر آن است تا با نظری کلی بر پاره‌ای از آثار آل‌احمد دیدگاه دیگر همگنان و مراودان وی را نسبت به شیوه تفکر آن نویسنده و روشنفکر معاصر، مورد خوانشی تحلیلی قرار دهیم. امید آنکه مفید آید.

■ ■ ■

■ **یک زندگی سراسر جنب و جوش**

زنده‌یاد جلال آل احمد، در خانواده‌ای روحانی چشم در جهان گشود. او در دوره دبیرستان به اجبار پدر و برای آموختن دروس حوزوی به مدرسه مروی تهران رفت، اما در کنار آن به مطالعه اندیشه‌های شریعت سنگلجی و احمد کسروی نیز پرداخت و نشریات حزب توده را از نظر دور نمی‌داشت. به تدریس زبان فرانسوی و ریاضیات در رشته ادبیات فارسی اخذ دیپلم و پس‌از هم به اجبار پدر راهی حوزه علمیه نجف شد، اما پس از سه ماه بازگشت، تغییرات اعتقادی بسیاری در اندیشه و رفتارش مشاهده شد. آل احمد در سال ۱۳۲۲، برای تحصیل در رشته ادبیات فارسی راهی دانشسرای عالی شد و یکسال بعد به حزب توده پیوست و تا سال ۱۳۲۶، مدیر داخلی ماهنامه مردم سردبیری احسان طبری و مدیر داخلی هفته‌نامه بشر (راگان دانشجویان حزب توده)، به مدیریت نورالدین کیانوری شد. پیوستن جلال به حزب، موجب انقطاع جایی که به تشویق صادق هدایت و احسان طبری، به ترجمه کتابی الحصادی پرداخت. این رفتارها اما در اندیشه و عمل آل احمد ماندگار نبود و او با دیدن چهره واقعی حزب توده در سال ۱۳۲۶ از آن انشعبا کرد و در پی آن بیشتر به فعالیت‌های ادبی پرداخت. در سال ۱۳۳۶ در آسفند ۱۳۳۱ و محاصره خانه دکتر مصدق به سخنرانی و دفاع از او پرداخت. با این همه او پیش از ۲۸ مرداد و از سرگردانیدن تلاطم‌های بسیار

از جنب‌وجوش حزبی دوری کرد، در حالی که هیچ گاه تفکر سیاسی خویش را از دست نداد. او در این دوره، بازنگری عمیقی در بنیادهای فراموش‌شده اندیشه و تربیت خویش داشت و ماحصل آن کتاب «غربزدگی»، شد. اثری مملو از جهان‌بینی و امیدواری نویسنده به ذخائر فرهنگی ملی و مذهبی. این کتاب از زمان انتشار تا به امروز، محل بحث و مناقشه بسیاری قرار گرفته است. آل‌احمد روشنفکر حقیقی را بر می‌دانست که ادعاهای بزرگ ندارد، اما هنگام با مردم از مناصب جامعه می‌گوید. آنها را از شرایط زمانه آگاه می‌کند و راه آینده بهتر را نشان می‌دهد. جلال با دیدن غفلت برخی نخبگان از حضور امپریالیسم و استحاله فرهنگی در ایران، نگاه منتقدانه خود به مسیر روشنفکران غربگرای ایرانی را آشکار ساخت. نظرات متناقض برخی از دوره‌های آل احمد نسبت به وی بیشتر به همین رویکرد ارتباط دارد.

■ **از غربزدگی فریدید تا غربزدگی آل احمد**

احمد فریدید و جلال آل‌احمد از دیر زمان تا درگذشت جلال، همنشین‌یکدیگر بودند. فریدید پس از درگذشت جلال، بارها او را مورد آرزایی و البته تحسین قرار داد. بسیاری از هم‌عصران و دوستان این دو متفکر معتقدند که برای اولین بار کلمه «غربزدگی» را از احمد فریدید شنیدند. عبدالله انوار می‌گوید: «مستان سال ۱۳۳۵ در باشگاه معلمان، انجمنی فلسفی بر گزار شد و فریدید برای اولین بار، اصطلاح غربزدگی را در آنجا به کار برد. جلال و آل احمد نیز به این موضوع اذعان کرده است: «همین جابایورم که من این تعبیر غربزدگی را از افادات شفاهی سرسور دیگرم حضرت احمدفرید گرفته‌ام…» اما مفهوم غربزدگی در دیدگاه آن دو متفاوت بود. فریدید غربزدگی را حوالتی تاریخی دانست که شامل همگان می‌شود و تنها با تموجی تازه در متناسب به قشر روشنفکر جامعه می‌دانست و راه علاج آن را ایستادگی، آگاهی و مقاومت جمعی برای رهایی از نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب می‌پنداشت. راه دیگری که آل احمد برای رهایی از غربزدگی ترسیم می کرد، توجه به پیشینه بومی و دینی بود. اما فریدید سراً آغاز غربزدگی را فلسفه یونان باستان می‌دانست و معتقد بود با ظهور آن در جهان، شرق به محاق رفت و غرب آغاز گشت و پس از آن دیگر تمام نشد و تأثیرش

جلال آل احمد

آل‌احمد در نظر به اروپا و غرب، بیشتر نگران آزمندی‌های اخیر این همه آشوب در جهان به پا کرده و فرهنگ‌های بومی را در خطر افکنده است. او در سرگذشت‌کنده‌ها، نون‌والقلم، نفرین‌زمین و دیگر آثارش نیز نشان می‌دهد که تمدن استعماری غرب، فرهنگ بومی را از ریشه در می‌آورد و با سلب شخصیت از مردم جهان راه را برای رسوخ اندیشه‌های خود هموار می‌کند

شریعتی آنقدر عمیق بود که در سال ۱۳۵۱ و در یک سخنرانی گفت: «بعد از مرگ جلال یک حال روحی خاصی پیدا کردم که هنوز از عزای او بیرون نیامدم و درست حس کردم خیر در گذشت خود را شنیدم!…» شمس آل‌احمد نیز ارادت قلبی دکتر شریعتی نسبت به برادرش را تأیید می‌کند. در سال ۱۳۴۸، اولین دیدار شمس آل‌احمد و دکتر شریعتی در مراسم سالگرد جلال در دانشگاه فرودسی پیش می‌آید و با اندیشه و قلم شریعتی آشنا و متوجه شباهت قلم او به برادرش می‌شود و پس از درگذشت شریعتی به تکثیر و انتشار آثار او مبادرت می‌ورزد.

■ **گلستان، بدگویی به آل احمد در قالب نقد**

ابراهیم گلستان به تازگی و در تاریخ ۳۱ مرداد۱۴۰۲ درگذشت. نامبرده تا آخرین مصاحبه، تفدهای تند و گاه دوزخ انصاف خود را از جلال آل احمد دریغ نکرد و بیشتر این نکات را در جزوه «نامه به سیمین» آورد. در این نامه، گلستان انسان را به سمت شک می‌برد، شک به هر چیز و هر کس و از این جنبه می‌توان در شخصیت و کارنامه وی نیز شک‌های بسیار آورد که برخی از آنان نیز جامعه‌صحت بر تن می‌کنند و مهر تاییدی می‌شوند بر بدبینی‌ها و بدبگوئی‌های گاه و بیگاه گلستان از دیگران و به خصوص جلال آل‌احمد. در سال‌های اخیر گلستان تلاش کرد تا آل احمد را یک ضد روشنفکر منفعل با شخصیتی سست و سطحی نشان دهد. این در حالی است که نامبرده، جلال‌ال‌اثری خلق نکرده بود و عده‌ای او را درگن بستن به آثار خویش در قدیم می‌دانستند. گلستان هیچ‌گاه آل احمد را یک مارکسیست حقیقی ندانست، چراکه وی هرگز از مذهب انقطاع کاملی نداشت. او راجع به کتاب «غربزدگی» آورده است: «غربزدگی نوشته‌ای بی‌اندیشه، از روی کش نیبنا می‌نامیم با مقتضیات قهری تاریخ چون استعمار و لوازم آن همراه و همراه بوده است و برخلاف آنچه آل‌احمد در این زمینه نوشته، نکوشی از غربزدگی مستلزم ستایش دوره‌های استبدال‌ها چه بوده؟ برای آنکه ناله آل‌احمد تغییرات؟ اصل درد ناموجه بود و حاجت نداشت به یک رشته جعل علت و پرهان…» او در باره «مدیر مدرسه» و «سرنوشت کنده‌ها» نیز به همین راه می‌رود و معتقد است که آل‌احمد عبوب اساسی را نمی‌بیند و درهای اجتماعی را حدود حقیر بازتاب می‌دهد و در هیچ کدام از نوشته‌هایش استفاده از اصول بحث و استدلال رعایت نمی‌شود و از میان همه اندیشه‌ها به سطح سبنده می‌کند و هیچ کوششی برای تجزیه درد و علت و حل مسئله پیدا نمی‌کند. گلستان در کنار تمامی نقدهایش، اوج فلسفی ادبی آل‌احمد را در «مدیرمدرسه» و «خرزدگی» می‌داند. باور احمد عبوب اساسی این بود که جلال در آثارش، نوعی بلندپروازی، هیجان آتی و «حس بی‌مهار» دارد و این مسائل او را از فربال افکار و رسیدن به تعمق منع می‌کند. شاید بتوان عدم صداقت گلستان در نقد آل‌احمد را در آنجا یافت که وی جلال را شخصیتی مدعی در روشنفکری و در پی خودنمایی می‌پنداشت!

این در حالی است که آل‌احمد در طول زندگی کنشگر، هیچ کتابی از آگاهسازی بر نداشت و در حد توان، مسئولیت اجتماعی‌فهمیدن شریف، شجاع، دارای قلمی مؤثر، مبارز و منتقدی آگاه به رژیم گذشته می‌دانست و معتقد بود، اصلاح درد را درک و تلاش می‌کرد تا مشکلات را حل کند. او نقل می‌کند: «بعد از انتشار کتاب نفرین زمین، پرویز ثانیی نفر دوم سلاواک تماس می‌گیرد و می‌خواهد با آل احمد جلسه بگذارد و در آن جلسه به آل احمد می‌گوید آیا می‌توانید این مقاله‌ای که نوشدید چقدر خطرناک است؟…» او همچنین راجع به خصوصیات اخلاقی دوستش

عبدالله‌انوار و جلال آل احمد در دانشسرای عالی

با یکدیگر آشنا شدند و از آن پس، دوست و همراه یکدیگر بودند. هم از این‌سوی دکتر انوار همواره می‌رفت. انوار درباره انشعاب جلال از حزب‌توده می‌گوید: «وقتی جلال احساس کرد که حزب توده توده‌سرسبزده‌رس‌هاست، با خلیل ملکی انشعاب و دروقایع مربوط به ملی‌شدن صنعتتفت و خروج انگلیسی‌ها تلاش کرد…» برخلاف گفته‌های ابراهیم گلستان، دکتر انوار جلال را شخصیتی شریف، شجاع، دارای قلمی مؤثر، مبارز و منتقدی آگاه به رژیم گذشته می‌دانست و معتقد بود، اصلاح درد را درک و تلاش می‌کرد تا مشکلات را حل کند. او نقل می‌کند: «بعد از انتشار کتاب نفرین زمین، پرویز ثانیی نفر دوم سلاواک تماس می‌گیرد و می‌خواهد با آل احمد جلسه بگذارد و در آن جلسه به آل احمد می‌گوید آیا می‌توانید این مقاله‌ای که نوشدید چقدر خطرناک است؟…» او همچنین راجع به خصوصیات اخلاقی دوستش

جوان | شماره ۶۸۴۷

اضافه می‌کند: «جلال فردی مهربان و بی‌غور بود که به شاگردان، جوانان و سایر روشنفکران کمک می‌کرد تا در راه صحیح قرار گیرند. ادبیات روس و فرانسه را می‌خواند و در حد توان ترجمه می‌کرد تا در اختیار دیگران قرار گیرد. با دوستان و منتقدانش رابطه خوبی داشت و پذیرای نقد ناقدان بود…» انوار درباره کتاب غربزدگی بر این باور است: «تسل جدید می‌گویند جلال با غربزدگی می‌خواست غرب‌ستیزی کند، اما جلال یگانه کسی است که من از او دفاع می‌کنم. او از افرادی است که وارد سیاست ایران شد و دست آخر به این رسید که باید راه‌حلی اساسی پیدا کرد. حرف اصلی او این بود که مال‌اندوزی، حرص برای احراز مناصب حکومتی و در یک کلام وارونگی ارزش‌ها، شرافت‌انسانی را پایین آورده است. او در پایان عمر به این نتیجه رسیده بود که ارزش خوب ما ارزش مذهبی است، زیرا ضمانت اجرایی در جهانی دیگر را دارد…»

■ **انور خامه‌ای، جلال را به رغم دگرگونی دارای اصولی ثابت می‌دانست**

دکتر انور خامه‌ای از دوستان جلال آل‌احمد و آخرین بازمانده گروه ۵۳ نفر بود و جلال از طریق او و نورالدین کیانوری عضو حزب توده شد. خامه‌ای مهارت در نگارش، بر خورداری از سبک در بیان انتقادی، اشتیاق به یادگیری، فهم صحیح از اوضاع جامعه را از ویژگی‌های آل احمد می‌دانست. او معتقد بود که جلال در ابتدا می‌پنداشت که حزب در راستای اهداف ملی فعالیت می‌کند، اما بعد از بی‌پردن به ماهیت اصلی این جریان، از آن انشعاب کرد. انور خامه‌ای در توصیفات خود پیرامون او چنین آورده است: «آل احمد عقاید سیاسی‌اش هم البته جنبه مذهبی داشت. جلال آدمی بود که هم از خانواده مذهبی بود و هم خودش اعتقادات مذهبی داشت، حتی بعد از اینکه خلیل ملکی او را جذب کرد، اعتقادات سیاسی‌اش هم جنبه مذهبی داشت، یعنی می‌گفت شاه کافر است و به خاطر همین کفر نباید باشد…» انور خامه‌ای که ادوار مختلف زندگی آل احمد را شاهد بوده، اعتقاد داشت که او در دگر گونی و تطور بنیان‌های ثابتی در اندیشه دارد: «هم جلال آل احمد، هم خلیل ملکی، هم من و هم دیگران یک سرنوشت مشابه داشتیم. اول به توده رفتیم و بعد جدا شدیم. ارزش کار به همین بود و اینکه برای ایران به سمت توده رفتیم و بعد باز هم برای ایران از توده جدا شدیم…» او همچنین اذعان داشت که جلال، عقیده را برای بهبود وضعیت عمومی می‌خواست و هیچ‌گاه در پی منفعت شخصی نبود و همین امر باعث شد که به هنگام درک غربزدگی از آن بگوید و با غربزدگی مقابله کند: «هم‌نظر من کتاب غربزدگی اثر ارزشی است. البته انطور که در ذهنم می‌گذرد، این واژه را ابتدا آل احمد مطرح نکرده و پیش از او هم طرح شده است. من از ابتدا به جلال نزدیک بودم و او هم همواره نسبت به من حسن نیت داشت. بنابراین می‌توانم درباره او، نظری نسبتاً واقعی بدهم. جلال یک آدم میهن پرست بود و علاقی ملی داشت و هر کاری هم که می‌کرد، به خاطر پیشرفت ایران بود. من برای آل احمد ارزش زیادی قائل هستم، چون یک انسان ملی و آزادی‌خواه بود که خواهان پیشرفت و برتری ایران بود. به نظر من این کتاب را هم در همین راستا نوشت و ارزش کار او به همین صداقت در هدفش مرتبط است…»

■ **دستخیز بر این باور است که موضوع غربزدگی همچنان تازه می‌نماید**

عبدالعلی دستخیز دانش آموخته فلسفه، منتقد ادبی و از معاشران جلال آل احمد بوده است. وی در کتاب نقد آثار جلال آل احمد می‌نویسد: «غربزدگی کتابی بسیار بحث برانگیز، شایان توجه دقیق و بسیار قابل نقد در بخش تاریخ که پس از گذشت سال‌ها همچنان تازه است و گذشت‌وگو برانگیز در طرح گونه‌ای بیماری و علت جویی آن و نمودن راه در بر آن. احمد آن را بیماری می‌خواند و مرادش از طرح مسئله، راهایی مردم جهان سوم از زیر بوغ استعمار است. او مشکل را از قلب فردی به قلب اجتماعی می‌برد و در تحلیل آخر راه چاره را در در پی می‌جوید. به صورت کلی می‌توان آل احمد را جزو آن دسته از مخالفین با غربزدگی دانست که معتقدند باید تمدن و علم جدید را اخذ کنیم و در همان زمان برای رستگاری شرق، مبارزه اجتماعی را فرورنگانیم. آل‌احمد در نظر کردن به اروپا و غرب، بیشتر نگران آزمندی‌های استعماری است که در ۳۰۰ سال اخیر، این همه آشوب در جهان به پا کرده و فرهنگ‌های بومی را در خطر افکنده است. او مسئله غربزدگی و اروپایی‌گری را تازرفای شپرو روستا به بحث می‌گذارد و در آغاز کتاب، قطب اقتصادی – سیاسی جهان را تعریف می‌کند. غرب قطب نخستین است، یعنی سازنده ماشین‌ها که در جوامع آن رفاه است و در قطب دیگر یعنی جهان سوم – که مصرف‌کننده صنایع غرب است و مواد خامش به بغما می‌رود– عکس این جریان مشاهده می‌شود. منظور او از غرب فقط اروپا و امریکا نیست، بلکه زاین را که سازنده و صادرکننده صنایع و ماشین است، جزئی از غرب به شمار می‌آورد و نتیجه گسترش تکنولوژی و استعمار را گودالی پر نشدنی بین دو قطب به وجود آمده می‌بیند. آل‌احمد در سرگذشت‌کنده‌ها، نون‌والقلم، نفرین‌زمین و دیگر آثارش نیز نشان می‌دهد که تمدن استعماری غرب، فرهنگ بومی را از ریشه در می‌آورد و با سلب شخصیت از مردم جهان راه را برای رسوخ اندیشه‌های خود هموار می‌کند. او در این کتاب تلاش می‌کند تا ریشه درد را بررسی کرده و به طرح و نقد موضوع بپردازد و یقیناً انتقادهای بنیادی او به کشایش ارزش اجتماعی می‌دهد.»



دهه ۴۰ جلال آل‌احمد در کنار دکتر هانس استرلینگر در یکی از اتاق‌های ه